

هو الله

در این عصر انوار که قرن حضرت پروردگار است و از پرتو شمس حقیقت انوار مدنیّت در جمیع آفاق در انتشار و کمالات انسانی و فضائل رحمانی مانند بارقه صبح در شرق و غرب بقسمی منتشر که درندگی و خونخوارگی در بین بشر از عوائد متروکه گشته بلکه در ممالک متمدّنه بکلی فراموش شده تعرّضات مذهبیّه بکلی زائل و تعصّبات جاهلیّه باطل گردیده در بین شعوب و قبائل غیر از محاربات دولّیه و افکار سیاسیّه منازعه و معارضه و مضاربهئی باقی نمانده جمیع امم و ملل در مهد امن و امان مستریح و کافه طوائف از شرّ ستمکاران امین و در حصن حصین. در ایران چون ندای الهی بلند شد و صبح نورانی دمید و شمس حقیقت درخشید نفوسی از اسفل درکات جهل نجات یافته بأعلی درجات انسانی فائز گشتند و مرکزسنوحات رحمانی شدند روح مجسم گشتند و عدل مصوّر گردیدند و باخلاق روحانی و فضائل آسمانی در جهان انسانی جلوه نمودند و امّا پیروان مذهب قدیم که بر تعالیم و تقالید عتیقه باقی و بر قرار ماندند روز بروز بر جهل و نادانی افزودند بقسمیکه گرگان درنده گشتند و کلاب گزنده شدند در خونخوارگی از سباع ضاریه و ذئاب کاسره گوی سبقت ربودند و بنای تعرّض باین نفوس مبارکه گذاشتند هر روز فتنهئی بر پا نمودند و هر ساعت ستمی آغاز کردند هر وقتی

آتش فساد برافروختند و پاکانرا بنار حقد و حسد بسوختند سرها بنیزه نمودند و باطفال ستیزه کردند مال و منال تالان نمودند و خانه و کاشانه تاراج کردند اطفال و نسوان از وطن اخراج نمودند عزیزان ذلیل گشتند امیران فقیر شدند نازنینان اسیر گشتند. از جمله واقعه جدید یزد و اصفهان است که تازه رخ داده و دلها آزرده و آشفته گشته جمیع اهل انصاف از استماعش خون گریستند و گریبان دریدند با وجود آنکه بهائیان شجاعند و دلیر و هر یک در میدان حرب و ضرب مقاوم جم غفیر و چون جنگ برخیزند صولتی انگیزند که صفوف اعدا را فوراً درهم شکنند زیرا تجربه شده که در شجاعت مثل و مانند ندارند ولی چون بامر مبرم الهی مأمور بصلح عمومی هستند و مکلف بمظلومیّت کبری لهذا اگر ستمکاری دست تطاول بگشاید و مانند گرگ تیز چنگ هجوم نماید احبّای الهی مانند اغنام تسلیم شوند ابدًا مقاومت ننمایند بلکه تیغ و شمشیر را بشهد و شیر مقابله نمایند زخم بجگرگاه خورند، دست قاتل را ببوسند و در سبیل الهی جانفشانی نمایند، از برای ستمکار استغفار کنند و طلب عفو از پروردگار نمایند این روش و سلوک سبب گشته که آن حیوانهای درنده و مار و عقرب گزنده روز بروز بر جسارت افزودند و بخون مظلومان دست خویش آلودند و راه جفا پیمودند و ابدًا رحم ننمودند این واقعه جدید و ظلم شدید بر وقوعات سابقه بیفزود و مصائب و بلاهای قدیمه را محو نمود. مختصر اینست که چون در این ایّام علمای شیعه یعنی مذهب قدیم در ایران ملاحظه نمودند که ندای الهی بلند شد و شرق و غرب بحرکت آمد انوار شمس حقیقت چنان سطوع نمود که چشمها روشن شد رایت امر الله مرتفع گردید نفوس فوج فوج در ظلّ کلمه الله در

آیند و شیعیان بهائیان گردند حتّی اسرائیلیان چنان شور و ولهی یافتند که عنقریب نفسی از ایشان در ایران باقی نماند مگر آنکه مهتدی بهدایت کبری گردد و همچنین فارسیان که ملّت قدیمه ایرانند و منکر جمیع انبیاء از ابراهیم و موسی و همچنین منکر حضرت مسیح و حضرت رسول الله بودند حال اکثر مقرّ و معترف بجمیع کتب و رسل و انبیای الهی گشتند و در نهایت صدق و صفا از زمره بهائیان شدند. خلاصه این قضیه بسیار سبب حقد و حسد علمای سوء شده بقسمیکه صبر و تحمل بر باد رفته در هر نفسی آتشی افروزند و فتنه‌ئی بر پا نمایند و بانواع وسائل جهله قوم و هزله و رذله پر لومرا بر ریختن خون مظلومان تشویق و اجبار نمایند یکی از آن علماء سوء شخصی موجود در اصفهان نجفی و پدرش چون بخون حضرت سلطان الشهداء و محبوب الشهداء دست بیالود حضرت بهاء الله پدر را ذنب و پسر را ابن ذنب لقب فرمود هر کس متحیر بود که حکمت این لقب چه چیز است و چه خواهد کرد تا آنکه در این ایّام ظاهر شد بدایت این فتنه از جهلای امّت و علمای سوء در ایران در ولایت رشت در ماه مارس سنه ۱۹۰۳ که مطابق ماه محرّم سنه ۱۳۲۱ واقع برپا گشت اوّل علمای جهلا عوام خلق را از ارادل و اوباش تشویق بر تالان و تاراج احباب کردند و تحریض بر اذیت و جفا اشرار بطمع غارت اموال مانند گرگ بر اغنام الهی هجوم نمودند و یکنفر از احبّای الهی را که تازه فوت نموده از زیر خاک بیرون آوردند قطعه قطعه کرده آتش زدند و حال آنکه آنمظلوم با جمیع خلق در مدّت حیات بویا و ملاطفت کبری سلوک می نمود و جمیع اهالی مملکت حتّی اعداء و نفس علمای جهلا بر

حسن اخلاق و اطوار و امانت و محبت آن بزرگوار شهادت میدادند و میگفتند که این شخص بزرگوار است و خوش رفتار و وفادار ولی بهائیت و جرمش این بود که بهائی یعنی زمینی بود آسمانی گشت جسمانی بود روحانی شد ناسوتی بود لاهوتی گردید سبحان الله چه قدر عجیب است که قرآن را تلاوت مینمایند و وصایا و نصایح الهی را می‌شنوند با وجود این درنده و خونخوارند و این سبعت را از لوازم شریعت غرّا می‌شمردند و اسلامرا در نظر جمیع ملل رذیل و رسوا مینمایند باری حکومت عادلّه پادشاه ایران هر چند خواست هزله رذله را از اذیت و جفا منع نماید چاره نتوانست اموال بهائیان را نهب و غارت نمودند و احباب را سخت اذیت کردند این سبب شد که در سائر بلاد ایران علمای ملت نیز بتحرّیک و تشویق جهّال پرداختند از آنجمله ابن ذئب در اصفهان. این شخص باوجود آنکه مبلغ موفوری بانواع وسائل جمع نموده و کلّ را از دست ابناء ملت ربوده و منهمک در جمیع شهواتست و کلّ شهادت سوء نیّت او میدهند مع ذلک جهله عوام پیروی کنند و محض غارت اموال احبّا متابعت او نمایند و دست تطاول گشایند و قوّت بازو بیازمایند این شخص چون علوّ امر الله و ارتقاع کلمة الله را مشاهده نمود آتش حسد و بغضا در سینه‌اش شعله شدید زد و علم فساد بلند نمود بعناد برخاست و بتدبیر بتشویش افکار و تخدیش اذهان پرداخت تلغرافی بنام حضرت صدر اعظم ایران ترتیب داد و بقدر چهار صد نسخه در نصف شب بر جمیع دیوارهای شهر بواسطه نفوسی از معتمدین خویش بچسبانید مضمون تلغراف اینکه شیخ تقی که حجة الاسلام است باید محافظت دین نماید این تلغراف صرف تصنّع و افترا بود ولی

چون صبح دمید و هرکس از ارادل و اوباش این تلغراف را بدید و یا بشنید بهیجان آمد کلّ رو بخانه شیخ تقی نهادند او نیز فوراً بفتوای قتل مظلومان زبان گشود معلوم است در چنین حالتی و چنین هیجانی مقتدای عوام چنین فتوائی دهد چه فساد و فتنه‌ئی بر پا شود این گروه درنده هجوم بر دکانها و خانهای احباب نمودند و بیغما و تاراج پرداختند و احبّای الهی چون بدون اجازه دولت و اطلاع حکومت مدافعه را حرام دانستند لهذا چارمئی جز مراجعت بحکومت ندیدند و چون حکومترا نظر بحکمتی و مقصدی در محافظه سست مشاهده کردند خواستند نفوس پراکنده در شهر در محلّی اجتماع کنند و رأی زنند چون محلّ امنی بجهت مشورت نیافتند لهذا در قونسولخانه دولت روس اجتماع کردند زیرا در محلّ دیگر ممکن نبود در آنجا شب را تا الی صباح بمناجات پرداختند و نعره یا بهاء الابهی بلند نمودند و بحکومت متّصل مراجعت کردند تا دفع غائله نماید و مظلومانرا محافظه کند حکومت از شیخ تقی استفسار نمود که این چه بلواست و این چه تلغراف و از کجا. شیخ تقی بکلّی تلغراف را انکار نمود که بهیچ وجه از تلغراف خبر ندارم و بخانه قونسل آمد و در خارج منبر نهاد و عموم عوام را که بجهت اذیت و قتل احبّا جمع شده بودند بظاهر نصیحت کرد و متفرّق نمود و حکومت تحریری باحبّا مرقوم نمود که آسوده باشید و مستریح این غائله بر طرف شد و این جمعیت متفرّق گشت هر نفسی بخانه خویش رود و بتدارک امور خود پردازد و بکار خود مشغول شود و دعا باعلی حضرت شهریار ایران نماید زیرا من بعد کسی بشما تعرّضی ننماید تحریر حکومت را در قونسول خانه ضبط و ثبت شد و احبّا از آن محلّ

بیرون آمدند و رو بمحلات خویش نهادند اما شیخ تقی در باطن بمعتمدین خویش تلقین نموده بود چون احبّا از خانه قونسول بیرون آیند و در شهر متفرّق شوند عوامرا تشویق کنند که بضرب و قتل پردازند لهذا یاران الهی چون از خانه قونسول به لانه و کاشانه خویش توجّه نمودند در کوچه و بازار گروه ستمکار مانند گرگ خونخوار هجوم کردند و هر کس را بدست آوردند زدند و سر و دست شکستند و بمنتهای اذیت پرداختند قریب هفتاد نفر جریح و معدودی شهید شدند از جمله شهداء جناب سیّد ابوالقاسم مارنونی بود این سیّد حضور قریب هشتاد سال معمر بود و در مدّت حیات در آن اقلیم بزه و ورع و علم و فضل مشتهر گشت نور مجسم بود و روح مصوّر حتّی اعداء شاهد تقدیس و تنزیه او بودند و گواه کرم و ایثار و انفاق او که هر فقیر را دستگیر بود و هر مستجیر را معین و مجیر در میان کلّ مسلمّ القول و مسموع الکلمه و مطاع بود در ایّام اخیر چون به بهائی شهیر شد لهذا قوم عنود و حسود جحود بر سر او هجوم نمودند و خود میگفتند چون بر سر او هجوم نمودیم فریاد برآورد "إِنَّا لِلّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَ يَا بَهَاءُ الْاَبْهَى" و در دم تسلیم روح بصورت جهور در کمال فرح و سرور این آیه را تلاوت نمود لا ضیر إِنَّا الی رَبَّنَا لمنقلبون با وجود آنکه ستمکاران مانند سباع ضاریه بر آن مظلوم بیچاره با سنگ و چوب و تیشه و ساطور هجوم نمودند یک تن فرید و وحید در زیر سلاح آنقوم عنید افتاده و هر کس یک زخمی میزد و لعنتی از لسان میگفت آن بزرگوار در کمال وقار متوجّه بملکوت انوار بود بقسمیکه گویا احساس زخم و ضرب نمی نمود و مشاهده ابواب مفتوحه ملأ اعلی میفرمود در کمال بشاشت

و فرح و مسرت جان فدای جانان کرد یالیت کنت معه فافوز فوزاً عظیماً باری حکومت چون شدّت خصومت آن گرگان درنده دید کأنّهُ حضرت نواب اشرف والا دام اقباله چارمنی جز حبس و ضبط یاران الهی نیافت لهذا جمعیرا در محبس محافظه کرد ملاحظه نمائید که چه ولوله و زلزله‌ئی بود که حبس حصن حصین گشت و زندان ایوان امین شد همین قدر کفایت است دیگر بیان نخواهد در اصفهان عربده این ضوضاء و غوغاء در وقتیکه بفلک اثیر میرسید سیّد ابراهیم نامی پسر امام جمعه یزد که از کربلای معلّ و نجف اشرف مراجعت می نمود و در آن عتبات عالیّه از سیّد کاظم یزدی رئیس قوم فتوی و اجازه بریختن خون مظلومان گرفته بود وارد اصفهان شد و در آنجا فوران آتش ظلم و عدوان را مشاهده کرد و تلغراف کذب و تزویر را قرائت نمود و هجوم عمومرا دید مصمّم بر آن شد که بحرکت سریع عزم یزد نماید و از شیخ تقی دستور العمل مکمل گرفته تا بمحض ورود بآنچه اسباب ویرانی بنیان احبّای الهیست تشبّث نماید بعد عزم رحیل کرد و وارد شهر یزد گردید این شخص عنود ملاحظه نمود که حکومت تمکین این اهانت ننماید و این ظلم و عدوانرا بغی و طغیان شمرد زیرا سبب ویرانی ایرانست و بد نامی ایرانیان لهذا بنهایت تدبیر و تزویر پرداخت و از قضا در یوم مولود حضرت رسول - علیه السلام - وارد آن شهر گردید و مردم شهر بدیدن آمدند در مجلس حکایت شرارت اهل اصفهان را آغاز نمود که چنین جرئت و جسارت نمودند و بر قلع و قمع بهائیان قیام کردند و به نهب و غارت پرداختند و اموال تالان و تاراج کردند و در ضمن محض کذب و افترا اشاره می نمود که معاذ الله حکومت عادلّه

نیز مسامحه می نماید و باین تعدّیات و تجاوزات راضی و حال آنکه اعلی حضرت شهریاری و حضرت صدارت پناهی جز عدالت و حفظ رعیت نخواهند. باری این بیرحم بقدر امکان بتمجید اهالی اصفهان پرداخت که آنانرا حمیت دینیّه و غیرت مذهبیّه بر آن داشت که بنیان بهائیانرا براندازد جمعی را تشویق و تحریص می نمود و بعضی را بجهت عدم تمکین تهدید میکرد و هزله و رذله را بتاراج و غارت تطمیع می نمود لهذا روز سوم ورود آن مردود ارادل و اوباش بایلغار و پرخاش قیام نمودند و جمّ غفیر با تیغ و تیر هجوم بخانه و کاشانه جناب میرزا محمد صینی ساز مینمایند عیال و اطفال شیر خوار را بضرب چوب و چماق اذیت و آزار می نمایند و آنچه در خانه از ظروف و اوانی بوده شکسته و اموال را تاراج نموده و خانه را ویران نمودند و حاجی مظلومرا بضرب شدید از خانه بیرون آوردند و کشان کشان تا بدکان کبابی رساندند یک شخص ستمکار مانند کلاب هجوم نمود و بساطور قصّاب زخمی شدید بر سر مبارک آنمظلوم زد و زخمی دیگر بر سینه و ضربی دیگر بر پهلو که فراش حکومت رسید و آن مجروح مظلومرا از دست آن ستمکاران بکشید ولی چون زخم شدید بود و ضربت ضربت شمر و یزید آن ستمدیده قوّه حرکت نداشت لهذا فراش کشید تا بحکومت رسید در آنجا بر زمین افتاد در این هممه و ضوضاء طفلی یازده ساله در مکتب داشت اطفال بتحرّیک معلّم بر آن معصوم هجوم نمودند آن کودک ستمدیده بمعلم پناه برد معلّم سنگدل تکلیف سبّ و لعن و تبری بآن طفل نمود کودک نازنین در نهایت وقار و تمکین امتناع از تبری کرد که من طفلی سبق خوانم حقیقت امور ندانم چگونه سبّ بر

زیان رانم آن معلّم بیرحم با کودکان مکتب همداستان شد و آتش ظلم و عدوان برافروخت و بر ستمی اقدام کرد که دلها بگداخت و سرشک از دیده بیگانه و آشنا جاری گشت آن بیرحم با سائر کودکان با چوب و قلمتراش و سوزن و درفش آن طفل نازنین را چنان عذاب و عقابی نمودند که قلم تحریر نتواند و زیان تقریر نداند و گوشها استماع نتواند و دلها تصوّر نخواهد. مختصر آن نور دیده شهدا و نورسیده جنّت ابهی در سنّ صباوت به ثبات و استقامتی جانفشانی نمود و بقریانگاه الهی شتافت که ابطال رجال را متحیر کرد نفس معلّم و اطفال مکتب میگفتند که در وقتیکه ما بآن طفل ضربت میزدیم او فریاد یا بهاء الأبّهی و یا مَحْبُوبِی الْأَعْلَى میزد و ابداً فتور نداشت و با کمال سرور جان بجانان باخت تا پیش از پدر بزرگوارش برفیق اعلی شتافت اگر ذرئی انصاف باشد این ثبوت و استقامت و این فرح و مسرّت در میدان فدا و ندای یا بهاء الأبّهی در شدّت باساء و ضرّاء فوق طاقت بشر است علی الخصوص از طفلی خورد سال سبحان من ثبّت قلبه علی حبّه فی مشهد الفداء سبحان من أنطقه بیّا بهاء الأبّهی تحت هجوم الأعداء سبحان من بشر روحه بالصعود الی الرفیق الأعلی إنّ هذا من آیات ربّه الکبری. هنوز خون آن طفل نازنین جاری بود که خالوی بزرگوارشرا قوم ستمکار ببدترین عذاب و عقاب شهید نمودند وجسد مطهرشرا بزخم شدید شرحه شرحه کردند آن میر وفا در زیر زخم اعدا "رضاء بقضاء الله و فداء لأمره العظیم" میفرمود ظالمان اجساد مطهره این پدر پاک گهر و پسر پاک گهر و خالوی طیب طاهر را بافتضاح بیحدّ و حصر بریسمان بستند و بر زمین میکشانند و سنگ می انداختند

و بچماق میکوفتند و کف میزدند و شادی میکردند تا آوردند در میدان شهر انداختند مادر آن کودک نازنین چون پسر شهید دید و شوهر را بزخم شدید مقتول یافت و برادر را در خاک و خون غلطیده مشاهده نمود بر مظلومیت آن شهیدان علی الخصوص آن طفل صغیر ناله و زاری آغاز نمود دیگر ملاحظه باید کرد که آنمظلومه آفاق در حالت اسیری در دست اهل نفاق چون آن اجساد مطهره را پاره پاره یافت چه حالتی باو دست داد این چنین تیزچنگی و درندگی و خونخواری و ظلم و اعتساف در هیچ تاریخی از قرون اولی و اعصار وسطی از ستمکارترین اشقیا حتی برابره افریکا شنیده نشد شاید قبائل متوحّشه در جنگ و جدال وقتی حزبی مقهور و مغلوب شد و جمعی قتل و اسیر و مغلوب گشت چون فرصت انتقام از حزب غالب یافتند مرتکب چنین اعمال موحشه گشتند و این در مقام خونخواهی و انتقام واقع گشت ولکن نفوس فرشته سیرت و خوش نیت و با امانت و دیانت و پاک فطرت با کلّ مهربان و محبّ عموم انسان و در جمیع اخلاق انسانی حتی نزد دشمنان مشهور و مسلمّ جهان بیجرم و بیگناه از دست اعداء و هجوم خصما ابداً چنین تطاول و اعتسافی ندیدند بجمیع تواریخ عالم اگر مراجعت شود این ظلم و ستم اعدای الهی بر احبّای رحمانی مثل و نظیر ندارد علی الخصوص که یکنفس از شهداء دست بمدافعه نگشود و در حین شهادت کلمه موحشی ازلسان نراند بلکه در نهایت توجّه بملاً اعلی و خضوع و خشوع و رقّت قلب و بشارت روح در حین شهادت بمناجات پرداخت تا آنکه جانرا در کف جانان نهاد. سبحان الله حکومت اعلی حضرت شهریار ایران خلد الله ملکه در موسم بیضه

گذاشتن طیور قدغن شدید فرمودند که صیّادی بشکار مرغان نپردازد و تیری ولو بهوا نیندازد زیرا این ظلم محض است و اعتساف صرف که در موسم تناسل مرغان جوجه‌های طیور از دست نروند و از صوت تفنگ بخوف و هراس نیفتند حال بهائیان در مملکت از ابناء وطن با وجود عدم جرم و گناه و روش و سلوک مقبول درگاه کبریاء مورد چنین نقمتی شدند و معرض چنین عداوتی گشتند ملاحظه نمائید که حضرت تاجدار چه قدر عادل و مهربان و اهالی از مذهب قدیم چه قدر سنگدل خلاصه آنروز در این قیامت کبری و اشتداد نائره بغضاء درها و خانه‌ها بسوختند و بدرون کاشانه‌ها ریختند شکستند و زدند کشتند و غارت کردند و خانه‌ها را ویران نمودند و حکومت بقدر امکان حمایت خواست ولی عاجز ماند و از پیش نرفت ولی سید ابراهیم معهود امام جمعه رئیس اعداء با جمعی از محرّکین فساد بحکومت شتافتند و بظاهر اظهار تبری از فتنه و فساد جستند و در باطن اهل فساد و اراذل و اوباش را تحریک شدید کردند و تطمیع بغنائم و تالان و تاراج نمودند در روز بعد عوام بی انصاف بتحریک رؤسای اعتساف هجوم شدیدتر نمودند و نهب و غارت بیشتر گردید و بدترین عذاب شش نفوس مبارک را شهید و اجساد را پاره پاره کردند و در میدان بر اجساد متقطّعه شهیدان اسب تاختند و بضرب سمّ سمندان تنهای پاره پاره را مضمحل کردند و خاکرا بخون مظلومان آمیختند. سبحان الله هزار سال بود که ملت ایران بالاخصّ شیعیان در ماتم حضرت سید الشهداء شهید دشت کربلا نوحه و ندبه میکردند و گریه می‌نمودند و حنین و انین را بعنان فلک اثیر میرسانیدند که لشکر یزید پلید بر جسد آنشهید اسب دواندند

و سمند راندند و زخم نمودند اینست که حضرت مسیح میفرماید پدرهای شما انبیای خدا را کشتند و شما قبورشانرا معمور می‌نمائید و زیارت می‌نمائید و سجده میکنید و میبوسید بعینه این عبارت ما صدق حال ایرانیانست نفوسی حضرت امام حسین را بنهایت زجر و قهر شهید نمودند و حال اولاد قاتلین ناله و حنین میکنند و قبور شهیدان را تعمیر مینمایند اینست مقدار غفلت و نادانی ناس. مختصر اینست که اراذل و اوباش اهل یزد روز بروز بر ظلم و اعتساف افزودند و جرئت و جسارت بیشتر نمودند و خبر مختصر رسیده که در روز جمعه عدد نفوس شهیدان از صد متجاوز است. مخبر مخصوص در مکتوب مختصر که منتهی حسرت و تأثر مرقوم نموده مینگارد آه آه ثمّ آه آه جگرها سوزان است و دلها پر آه و فغان ضجیع مرتفعست و صریخ متصاعد دست در وقت نگاشتن لرزانست و قلب در نهایت خفقان و چشم گریان و گوش عاجز از استماع آن ظلم بی پایان هر روز قیامت کبری برپاست و هر ساعتی فضحی ظاهر و آشکار در شهر یزد قریب پنج هزار خانه احباب موجود دقیقه‌ای آرام ندارند و راحت ننمایند نه در شب شام دارند و نه در روز طعام بلکه از شدّت غم و ماتم قطعات کبد خویش خورند و خون دل خویش نوشند و در هر دم منتظر و مترصد هجوم و قتل و غارت و اسارت اطفال و نساء هستند اکثر تشنه و گرسنه و برهنه هستند و نساء از شدّت احزان پدر و شوهر کشته برادر شهید گشته چنان ماتمی دارند که بپرستاری اطفال شیر خوار خویش نرسند باری استقامت این نفوس تحت سیوف جفا و تسلیم و رضا در مقابل الوف از اعداء و فرح و شادمانی این حقایق نورانی در قربانگاه رحمانی

و ثبات نساء مطمئنّه و قوّت ایمان اماء مقدّسه و تحمّل قتل و ضرب و نهب و شهادت طفلان و استقامت کودکان برهان اعظم صدق و حقیقت یاران است. علی الخصوص که در مقابل این ظلم و عدوان دست بدفاع از تن و جان نگشودند بلکه جانفشانیرا کامرانی دانستند و قربانی را اعظم موهبت عالم انسانی شمردند جام سرشار فدا را مانند صهباء نوشیدند و تیغ را جان دریغ ننمودند حنجر را وقف خنجر کردند و لانه و آشیانه را زیر و زیر دیدند مال و منال را بتالان و تاراج دادند و اطفال و زنانرا بی سر و سامان گذاشتند و در نهایت بشاشت و شادمانی جانرا نثار آن دلبر رحمانی نمودند یک حرف و کلمه‌ئی که قاتلان از آن آزرده شوند بر زبان نراندند بلکه شفاعت قاتلان نمودند و از حقّ طلب عفو و مغفرت از برای ستمکاران خواستند و اگر دست بدفاع می‌گشودند یک نفس مقاومت یک فوج میکرد چنانچه یکی از احبّا از یزد مرقوم نموده بود و عین عبارت درج میشود و آن این است "خدا دست همه را بسته و اذن دفاع نفرموده و الاّ احدی قوّت جسارت نداشت چون میدانند که از حکم کتاب تجاوز نمی‌شود و دست بمدافعه باز نمی‌گردد لهذا اعداء با کمال اطمینان بقتل و غارت و سفک دماء طاهره پردازند و اگر احتمال مدافعه میرفت رئیس و مرؤوس جسارت تتطّق و تنفّس نداشتند آرزوی شهادت در سبیل الهی داریم و بجان و دل طالب وجویا ولی اهل و عیال و اطفال را محافظه خواهیم اگر حفظ آنها نخواهیم می‌ترسیم که مقصّر شویم و الاّ جان قابل نیست و لائق فدای سبیل حقّ نه اگر قبول شود زهی سعادت و شرافت" حال اگر این قربانی و تاراجی و تالانی و بی سر و سامانی و اسیری نساء و اطفال و

جانفشانی بکمال شادمانی و همچنین در مشهد فدا فریاد "يَا بَهَاءُ الْاَبْهَى" و نداء "يَا رَبِّي الْأَعْلَى" و صیحه "لَا ضِيرَ إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ" و نغمه "هل من ناظر ينظرني" دلیل بر ثبوت و استقامت نه و برهان رسوخ در ایمان نیست و از اعظم دلائل بر صداقت و روحانیت و محبت این نفوس مقدّسه نه پس دلیل ثبوت و استقامت چیست "فَتَمَتُّوا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ" و حال آنکه اگر بخون خویش ترجمه حال خود می‌نگاشتند البتّه صفحات اوراق آفاق کفاف نمینمود و اگر این نفوس تکذیب شوند دیگر چگونه ثبوت انبیاء و رسوخ اولیاء و استقامت مؤمنین در قرون اولی ثابت میشود و حال آنکه اعظم منقبت حضرت پیغمبر - علیه السلام - "فَاسْتَقِمَّ كَمَا أُمِرْتَ" بوده باری مختصر این است که از یزد خبر اخیر که بواسطه حضرت افغان سدره مبارکه جناب آقا سیّد مهدی رسیده اینست که عدد شهداء بصد و هفتاد جان پاک رسیده و این معلوم است دیگر غیر معلومرا خدا میداند و چند هزار خانه و دکان و مغازه تجارت نهب و غارت شده و بسی خانه‌ها را آتش زده‌اند جمعی از نساء و اطفال بی معین و پرستار مانده‌اند و برهنه و گرسنه و بی سر و سامان گشته‌اند نه پرستاری و نه غمخواری نه مونس و نه مهربانی بلکه کوی بکوی سرگردانند و شب و روز بشکرانه این مصیبت کبری زبان گشایند که الحمد لله در سبیل الهی مورد چنین عذاب و عقابی گشتیم و در محبت الله هدف هزار تیر بلا شدیم این بود منتهی آرزوی دل و جان و این بود کام دل و راحت روان. باری این وقوعات معلوم بود که واقع خواهد شد و شفاهاً بکرات از عبدالبهاء شنیده گشت که در حضور جمّ غفیر از احبّاء در سال گذشته صراحة گفت که یزد در

خطر عظیم است دعا کنید دعا کنید و حال انشاء الله نیز مضمون این فقرات مرقومه از قلم عبدالبهاء من بعد تحقق خواهد یافت و ظاهر خواهد شد و آن اینست سینکشف القناع بإذن الله عن وجه الأمر و یسطع هذا الشعاع فی آفاق البلاد و یعلو معالم الدّین و تخفق رایات ربّکم المجید علی الصرح المشید و یتزلزل بنیان الشبهات و ینشقّ حجاب الظلمات و ینفلق صبح البیّنات و یشرق بأنوار الآیات ملکوت الأرض و السموات إذا ترون أعلام الأحزاب منكوسة و وجوه الأعداء ممسوخة و أحكام رؤساء السوء منسوخة و المؤمنون فی فرح عظیم و المکذّبون فی خسران مبین. باری در این روز جمعه صبحی از جمیع محلات بغتة یکدفعه و شریعتا و دینا و وا مذهباً بلند شد و هجوم نمودند در ایّام سائرہ روزی چهار پنج نفر شهید نمودند روز جمعه عساکر محافظه را نیز علماء تحریک نمودند تا با جہله عوام همداستان شدند و بغارت پرداختند و ارادل جمعی از یاران را شهید کردند و نساء را بضرب چوب و سیلی و تازیانه کوفتند و مبلغی گزاف از دکاکیں و مغازه‌ها و خانه‌ها غارت کردند بسی اطفال بی پدر شد و چه بسیار مادرها و پدرها بی پسر گشت و بسا خواهرها بی برادر شد چه قدر خانه‌ها خراب شد و چه قدر اهل و عیال دربر گشت و بیسر و سامان شد چه بسیار اغنیا که افقر فقراء گشتند و چه قدر نفوس که در پرند و پرنیان پرورش یافته بر روی خاک سیاه مسکن و مأوی جستند و چه قدر جریح زخم‌دار و بیمار بی پرستار و بی غمخوار گشتند یکی در وقت شهادت "هل من ناظر ینظرنی" میگفت و دیگری "هل تنقمون منّا إلّا أن آمنا بالله و آیاته" میفرمود و دیگری "یا حسرة علی العباد ما یأتیهم من

رسول إِلَّا کَانُوا به یستهزئُون" میگفت و دیگری "أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ يَا بَهَاءُ الْأَبْهَى" فریاد برمیآورد و دیگری "ما بها و خون بها را یافتیم" نعره میزد و دیگری قصیده بندگی حضرت ورقا باآواز بلند ترانه مینمود و دیگری با وجد و طرب با قاتلها وداع میکرد و خدا حافظ میگفت و چون این کلمه از زبان راند یکدفعه بر دهنش زدند فوراً جان فدا کرد یکی از شهداء در وقت هجوم اعداء فرمود هرگز هیچ پادشاهی باین شکوه و جلال حرکت ننموده و دیگری که شخص جوان برازندمئی بود فریاد برآورد که امشب عروسی منست تا کام دل و راحت جان حاصل آید. سبحان الله این چه غفلت است که این نطقها که شهداء در حین شهادت کردند قاتلها بعینه همین کلماترا تصنیف ساختند و اطفال در کوچه و بازار میخواندند که فلان شخص در فلان محلّ چه گفت و بچه نحو شهید گشت و فلان جوان بچه آهنگ فلان آیه را تلاوت نمود و چه نوع پاره پاره شد از جمله دو زن مظلومه که بر شهدای خویش در خانه فریاد و ناله مینمودند ظالمان بخانه ریختند و تا توانستند آن دو ستمدیده را زدند و اذیت و جفا کردند و از خانه بیرون کشیدند و با تیغ و خنجر آن دو مظلومه را زنده زنده قطعه قطعه نمودند چون کار باین درجه رسید حکومت را نیز هجوم عام عاجز و مستأصل نمود و از شهر بقلعه رفت و محافظه خویش نمود سبحان الله شاطری را گرفتند و با ساطور قصّابی هیکل مبارکش را پاره پاره نمودند و در وقت ضربت بآهنگ خوشی فریاد مینمود و در نهایت بشاشت نطق بگشود و گفت ده سال بود که این آرزو را داشتم از خدا خواهم که عفو شما نماید و غفران رایگان نماید و بکام دل و جان رسید زیرا مرا بهمتّ شما آرزوی دل

و جان حاصل گشت. باری شهداء تا آنروز که خبر دادند در شهر یزد تنها متجاوز از صد و پنجاه بودند و در اطراف یزد نیز در هر دهی نفوس متعدده شهید گشتند هنوز تفصیل نرسیده مگر آنکه خبر مختصر تلغراف بطهران رسید که حکومت بسبب هجوم عموم و اجبار اراذل قوم مجبور بر آن شد که یکی از احبّا را در دهن تویی گذاشت و در هوا کرد و دیگری را در میدان سر برید مختصر اینکه زنی را جهله عوام در جوالی مینهند و نفت میریزند و آتش می‌زنند و یکنفر از احبّا را بدرخت سخت می‌بندند و میخ کوب مینمایند و نفت ریخته درخت و آن شخص را هر دو می‌سوزند. باری از جمله در قراهای یزد در اردکان جناب صدر و جناب معتمد الشریعة و جناب نظام الشریعة و جناب ضیاء الشریعة با اقارب و طائفه و بستگان که از علماء و سادات محترمه بودند و جمیع لقب از اعلیحضرت تاجداری داشتند با وجود این علماء فتوی بر ریختن خون آن بزرگواران میدهند و بتحریک علماء عوام جهلاء با تیر و تفنگ و اسلحه جنگ بر آن مظلومان هجوم می‌نمایند با وجودیکه جمعی حاضر داشتند و مقاومت را بنهایت سهولت میتوانستند و اسباب دفاع از هر جهت مهیا بود ولی نظر باینکه میفرماید "أَنْ تَقْتُلُوا خَيْرٌ مِنْ أَنْ تَقْتُلُوا" تسلیم آن گرگان خونخوار میشوند و آنان دست تطاول می‌گشایند و بزجر و بدترین عذاب هفده نفر را شهید می‌نمایند از نفوس موجوده یک طفل خورد سال در چاه افتاده او باقی و زنده مانده دیگر کسی نمانده و آن باغ و عمارت را بکلی خراب کردند اشجار را کردند و آنچه که ممکن بود بردند و غارت نمودند و مبلغ گزافی از اموال و ثروت حضرات را بردند. باری مجموع شهیدان در اردکان تا بحال نوزده

نفر و در قریه تفت بیست و هشت نفر و در قراهای باقی دیگر هر یک یکی دو تا واقع و در منشاد ده نفر و در ده بالا یک نفر را زنده در تنور می افکنند و سوختند و از نسوان تا بحال شش نفر شهید شدند این مقدار نفوس شهید شده اند اما جریح و مضروب بسیار. باری حضرت مسیح روح العالمین فداه سبیل ملکوت را واضحاً بکلّ نشان دادند و اقرب طرق را واضح و آشکار کردند و آن صراط مستقیم مشهد فداست لهذا نفوس مقدّسه پیروی آن مطلع انوار نمودند از آن راه بملکوت اسرار شتافتند اینست که حضرت مسیح میفرماید "طوبی للمطرودين لأجل البرّ لأنّ لهم ملکوت السموات طوبی لأتقیاء القلوب لأنّهم یعاینون ربّ الجنود طوبی لکم إذا عیروکم و طردوکم و قالو لکم کلمة سوء" و همچنین در لوح اقدس نازل "طوبی لراقد انتبه من نسماتی طوبی لمیّت حیّ من نفحاتی طوبی لعین قرّت بجمالی طوبی لمن سمع نغماتی طوبی لخائف سرع الی ظلّ قبابی طوبی لعطشان هرع الی کوثر عنایتی طوبی لجائع هرب عن الهوی لهوائی و حضر علی مائدة القدس الّتی نزّلتها من سماء فضلی لأصفیائی طوبی لجاهل أراد کوثر علمی و لدلیل تمسّک بحبل عزّی طوبی لغافل توّسل بذکری طوبی لروح بعث من نفحتی و دخل ملکوتی طوبی لنفس هزّتھا رائحة وصلی و اجتذبتھا الی ملکوت امری طوبی لعین رأّت و لأذن سمعت و لقلب عرف الربّ ذا المجد و الملکوت و ذا العظمة و الجبروت طوبی للفائزین طوبی لمن استضاء من شمس کلمتی طوبی لمن زین رأسه باکلیل حبّی طوبی لمن سمع کربی و قام لنصرتی بین شعبی طوبی لمن اطمأنّ لکلمتی طوبی لمن فدی بنفسه فی سبیلی طوبی لمن حمل الشدائد باسمی و ما منعه الدنیا

عن الورد فی شاطئ طوبی لمن دخل ملکوتی و شاهد ممالک عزّی و اقتداری و شرب من بحر بیانی و طلع بأمری و ما سترته فی خزائن کلماتی و طلع من أفق المعانی بذکری و ثنائی إنّهُ منّی علیه رحمتی و مکرمتی و فضلی و عنایتی" این است خونبهای شهیدان این است منتهی آمال مقرّبان و این است حیات ابدی روحانیان این طریق حضرت مسیح است و این سبیل مظاهر الهی در دور قدیم و جدید در لوحیکه مخاطباً بذنب پدر شیخ محمد تقی مرقوم فرمودند میفرمایند "هل ظننت إنّنا نخاف من ظلمک فاعلم ثمّ أیقن من أوّل يوم فيه ارتفع صریر القلم الأعلى أنفقنا أرواحنا و أجسادنا و أبنائنا فی سبیل الله العلیّ العظیم و بذلك نفتخر بین أهل الإنشاء و الملاء الأعلى شهد بذلك ما ورد علینا فی هذا الصراط المستقیم تالله قد ذابت الأكباد و صلبت الأجساد و سفکت الدماء و الأبصار كانت ناظرة الى أفق عناية ربّها الشاهد البصیر کلّمّا زاد البلاء زاد أهل البهاء فی حبّهم قد شهد بصدقهم ما أنزله الرّحمن فی الفرقان بقوله "فَتَمَثَّلُوا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ" هل الذی حفظ نفسه خلف الأحجاب خیر أم الذی أنفقها فی سبیل الله أنصف و لا تکن من الذین فی تیه الکذب من الهائمین قد أخذهم کوثر محبّة الرّحمن علی شأن ما منعهم مدافع العالم و لا سیوف الأمم عن التوجّه الى بحر عطاء ربّهم المشفق الکریم تالله الحقّ ما أعجزنی البلاء و لا أضعفنی إعراض العلماء نطقت و أنطق أمام الوجوه قد فتح باب الفضل و أتى مشرق العدل بآیات واضحات و حجج باهرات من لدى الله المهیمن القيوم" (عبدالبهاء عبّاس)